

مرتبط با وجود داشتن دولتی متدین، خاضع نسبت به شریعت یا، به عبارت اصطلاحات حقوقی جدید، دولت قانونمند متشرع نیست. رفتار امت در تاریخ به ماهیت دولت، که ملزم به قوانین اسلامی است یا غیرملزم، مرتبط نبوده است. این امر را در دوره‌هایی که حتی طواغیت بر امت اسلامی در قرون متمادی حکمرانی کرده‌اند مشاهده کرده‌ایم. شهید سید محمد باقر صدر در کتاب خود تحت عنوان معالم الاصول در همین باره به مسئله مهمی اشاره می‌کند. ایشان می‌گویند نیاز جامعه به گونه‌ای بود که بین فقیه و مردم، بدون توجه به ماهیت دستگاه قدرت، ارتباط مستقیم برقرار بوده است. فقیه با امت تعامل داشته و برای آن‌ها احکام شریعت اسلامی و نظرات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را تبیین می‌کرده است بدون توجه به این نکته که دستگاه قدرت با اهل بیت دشمنی داشته است.

این حقیقت به ما این مسئله را گوشزد می‌کند که مفهوم دولت اسلامی با مفهوم حکومت در اندیشه سیاسی جدید تطابق ندارد. در احادیث رسیده از امیرالمؤمنین (ع)، به خصوص عهدنامه معروف به مالک اشتر، اشاره شده است که دولت‌هایی پیش از ما در مصر وجود داشته است؛ از سوی دیگر، امام حسن مجتبی (ع) در خطبه‌ای به دُول اشاره می‌کند (که در نامه به مالک بدان اشاره شده بود) که معنایش تداول و دست به دست شدن است. دولت ساختاری است که می‌آید و می‌رود. در قرآن هم اشاره‌ای با همین مضمون وجود دارد: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ» (حشر، ۷).

پس در نتیجه کلمه دُوله و دُول در اسلام و در متون ائمه اهل بیت اشاره به این مطلب دارد که دولت‌ها و حکومت‌ها می‌آیند و می‌روند و پروسه اجرای شریعت ارتباط مستقیمی به آن ندارد.

فارغ از تعریف، به هر حال دولت در اسلام وظایفی دارد. این وظایف را چگونه می‌بینید؟

ببینید، در مهم‌ترین و قدیمی‌ترین نصی که به ما رسیده است، امام علی (ع) در صحبتی که با خوارج داشتند وظایف دولت را این‌گونه تشریح می‌کنند: «وَأِنَّهٗ لَأَبَدٌ

لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْقِيَّةُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤَخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»^۳.

«برای مردم حاکمی لازم است، چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حقش ادامه دهد، و کافر بهره‌مند از زندگی گردد، و خدا هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سرآرد و نیز، به وسیله آن حاکم، غنائم جمع گردد، و به توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راه‌ها به سبب او امن گردد، و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود، تا مؤمن نیکوکار راحت شود و مردم از شریک‌داران بمانند».

ببینید، وظایف دولت در این متن کاملاً روشن است. به ادبیات امروزی اصطلاحات جدید وظایف دولت که حضرت به آن اشاره می‌کنند عبارت است از: امنیت داخلی، دفاع از مرزها، عدالت اجتماعی؛ که در نگاه ایشان و آنچه از سلوک ایشان برمی‌آید در موضوع عدالت اجتماعی دولت واسطه‌ای میان فقرا و ثروتمندان در جامعه است که مازاد اموال اغنیاء را جمع‌آوری و در میان فقرا توزیع می‌کند. شنیده‌اید که ایشان حتی بیت‌المال را جارو می‌کرد، به این معنا که حتی ذره‌ای در بیت‌المال باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را میان فقرا تقسیم می‌کرد. در نتیجه این رویکرد، رفاه اجتماعی در دوران حضرت بر حسب آنچه از روایات نقل شده است به سطح بسیار بالایی رسید.

این چارچوب کلی وظایف دولت در اسلام است، چارچوبی که فقط فقه فردی را شامل نمی‌شود. خوب است اینجا به این مطالب در بحث فقه فردی و اجتماعی نیز اشاره کنم. دولت‌های استبدادی در تاریخ اسلام موجب این شده‌اند که فقها بیش از فقه اجتماعی و فقه قانون اساسی بر فقه فردی متمرکز شوند. به این نکته در مکتوبات عبدالرزاق السنهوری، حقوق دان مشهور مصری، نیز اشاره شده است. سنهوری معتقد بود حکومت‌های استبدادی که متعاقب هم می‌آمدند دغدغه‌شان این بوده که حرکت‌هایی را که به دنبال پایه‌گذاری اصول حکومت بر مبنای

آزادی‌های اجتماعی و اصول دموکراسی بوده عقب برانند. اما می‌بینیم فقه فردی توسعه بسیاری داشته، زیرا فقها محبوس در فضای فقه فردی بوده‌اند و برایشان خروجی جز در فضای فقه فردی ممکن نبود، زیرا توسعه فقه فردی به حکومت‌های استبدادی آسیبی نمی‌رساند. این نظریه معروف است و حتی امام خمینی هم چندین بار به این مسئله اشاره کردند که می‌خواهند وظیفه فقیه را تحت چارچوبی که ایشان آن رافقه حیض و نفاس می‌نامند منحصر کنند.

باید از اندیشه فقه فردی به فقه اجتماعی و قانون اساسی و آزادی برگردیم. که اگر این اتفاق بیفتد، گام بلندی در توسعه و پیشرفت فقه سیاسی اسلامی در سطح نظریه و اجرا برداشته‌ایم.

در مورد وظایف حکومت اسلامی سخن گفتید. اما من می‌خواهم بگویم مسئله ما در بحث وظایف حکومت ناظر به اجرای شریعت بود که لزوماً همه اعضای جامعه در برابر آن نگاه واحدی ندارند و اختلافاتی هم چه بسا در این باره وجود دارد و شاید در حوزه ایجاباتی که فرمودید، حداقل در مفهوم کلی آن اختلافی، وجود ندارد.

ببینید، آن چیزی که می‌خواهم اینجا بر آن متمرکز شوم این است که حکومت و ولایت اسلامی وظیفه اش الف و از بین بردن اختلافات در جامعه نیست، بلکه بر عکس، او در مجادلات فکری و فرهنگی در یک جانب و به نفع منافع دین وارد می‌شود. در حکومت امیرالمؤمنین (ع) و چشم‌اندازی که برای حکومت امام زمان (عج) به دست ما رسیده، دولت هرگز نمی‌آید که به اختلافات در جامعه فیصله بخشد، بلکه باید گفت اختلافات باقی می‌ماند، منتها با یک تفاوت اساسی نسبت به آنچه در حکومت‌های امروزی در دنیا، به استثنای جمهوری اسلامی، می‌بینیم و آن هم اینکه دولت‌های امروز دنیا دُول ظلمه هستند و در اختلافات به نفع ظلمه عمل می‌کنند. اما در حکومت اسلامی اختلافات باقی است، منتها دست بر ترو فراتر با صالحین و اتقیا است. در حکومت

توسعه فقه فردی به حکومت‌های استبدادی آسیبی نمی‌رساند. این نظریه معروف است و حتی امام خمینی هم چندین بار به این مسئله اشاره کردند که می‌خواهند وظیفه فقیه را تحت چارچوبی که ایشان آن رافقه حیض و نفاس می‌نامند منحصر کنند.